

نوع‌شناسی مدیریت پوتین در جنگ اوکراین

علی مخدومی¹

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال بیست و سوم، شماره 2، پیاپی 90، تابستان 1401؛ صفحات 133 - 109

تاریخ دریافت: 1401/05/10

تاریخ پذیرش نهایی: 1401/05/20

چکیده

هدف این نوشتار شناخت نوع مدیریت پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، در جنگ اوکراین است. این مطالعه با تکیه بر «نظریه بازی‌ها»^۲ در پی پاسخ به این سؤال است که پوتین چه نوع راهبردی را در مقابل جهان غرب به رهبری آمریکا در جنگ اوکراین برگزیده است؟ نظریه بازی‌ها، دانشی است که به تحلیل مجموعه تعاملات و رفتارهای طرف‌های بازی و نیز به بررسی انواع ساختارها و الگوهای بازی و پیامدهای محتمل انواع بازی‌ها می‌پردازد. شالوده اصلی نظریه بازی‌ها را «تیپ بازی» و «تیپ شخصیت بازیگر» تشکیل می‌دهد؛ ازاین‌رو این فرضیه مطرح است که انتخاب جنگ در مقابل غرب نوعی انتخاب راهبردی از سوی پوتین بوده است.

به‌منظور ارزیابی این فرضیه، نخست تعاملات غرب - روسیه در انواع بحران‌های منطقه‌ای و جهانی بررسی و در دو تیپ متفاوت طبقه‌بندی شد: تیپ اول «همکارانه - نامتوازن - متقارن - پویا»؛ تیپ دوم «غیرهمکارانه - نامتوازن - متقارن - پویا». قرار گرفتن دو متغیر «غیرهمکارانه» و «نامتوازن» کنار هم، بازی را در وضعیت آچمز قرار داد و پوتین برای برون‌رفت از این وضعیت و پیشگیری از نبرد هسته‌ای، ناگزیر به انتخاب جنگ شد. «اسطوره روسیه» با انتخاب این جنگ که ناگزیر از آن بود، هرچند هزینه‌های بسیاری را بر خود تحمیل کرد، اما حریف خود را نیز با تحمیل هزینه‌های بسیار از دستیابی به هدفش باز داشت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که پوتین همچنان استراتژیست است و انتخاب جنگ اوکراین نیز تصمیمی راهبردی در برابر غرب بوده است.

واژگان کلیدی

راهبرد، تیپ بازی، توازن قدرت، تصمیم‌گیری

۱. پژوهشگر حوزه روان‌شناسی سیاسی

«هرچند ما در پی تحمیل انتخاب بر کشورهای دیگر نیستیم، اما می‌خواهیم بر محاسباتی که موجب انتخاب نهایی آنها می‌شود، تأثیر بگذاریم. ما همچنین باید در مواردی که کشورها دست به انتخاب غیرعقلانه می‌زنند، آنها را در نوع خود محدود کنیم» (سند راهبرد امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۴).

مقدمه

بحران اوکراین را نمی‌توان صرفاً درگیری نظامی بین دو کشور روسیه و اوکراین قلمداد کرد، بلکه این بحران آغازی برای پایان وضعیت کنونی جهان در آستانه دگرگونی است که با پایان جنگ جهانی دوم، وارد مرحله‌ای از حیات خود شد و اکنون می‌رود تا بار دیگر پوست‌اندازی کند. بحران اوکراین از این جهت نقطه عطفی در تاریخ جهان به‌شمار می‌رود که ممکن است نقطه آغاز جنگ جهانی سوم باشد. به نظر می‌رسد قدرت‌های برتر جهان سازهایشان را برای جنگ کوک کرده‌اند. از یک سو آمریکا ادامه هژمونی خود را فریاد می‌زند و از سوی دیگر رئیس‌جمهور روسیه برای گرفتن مطالبات کشورش، دروازه‌های اروپا را از پاشنه درآورده است. جنگ روسیه و اوکراین آغازی بر پایان دوره‌ای دیگر از تاریخ سیاسی جهان است که احتمال دارد این بار به‌دست مأمور سابق ک.گ.ب رقم بخورد. «...چیزی که مرا متعجب می‌کرد این بود که چطور یک شخص تنها می‌تواند به موفقیت‌هایی دست یابد که یک ارتش کامل از رسیدن به آنها عاجز است...» (گورکان، ۱۳۷۹، ص ۶۶).

نوشتار پیش رو درصدد شناسایی نوع مدیریت رئیس‌جمهور روسیه در جنگ اوکراین در چارچوب نظریه بازی‌هاست. «راهبرد» مفهومی است که اولین بار سون تزو برای بیان مفهوم مدیریت جنگ به‌کار برد و اساساً مفهوم دیگری از آن برداشت نمی‌شود. به‌طور کلی در مدیریت کلان با مفاهیمی همچون «تصمیم»، «انتخاب»، «راهبرد» و «روان‌شناسی» سروکار داریم؛ بنابراین مدل‌سازی مدیریت جنگ در قالب نظریه بازی‌ها که مفاهیم مذکور کلیدواژه‌های اصلی آن هستند، کاملاً توجیه‌پذیر می‌نماید.

نکته دیگر اینکه نظریه بازی‌ها از مدیریت یک بازی تعاملی سخن می‌گوید که در صورت خروج بازیگران از وضعیت تعادل، بازی به جنگ ختم می‌شود. پیشینه استفاده از این نظریه به سال‌های جنگ سرد بر می‌گردد. آن روزها در قالب مقالات متعدد برای تبیین انواع تعاملات بین کشورهای رقیب از این نظریه استفاده می‌شد. تبیین منازعات و کشمکش‌های کشورهای مختلف (عمدتاً اروپا، شوروی سابق و آمریکا) بر سر تولید و فروش تسلیحات نظامی، این نظریه را به یکی از پرکاربردترین تئوری‌ها بدل کرده بود. بنابراین دور از ذهن نیست که منازعات و مذاکرات غرب و روسیه بر سر پیشروی ناتو و استقرار موشک‌های بالستیک در اروپای شرقی را که به جنگ اوکراین



کشیده شده است، با نظریه بازی‌ها مدل‌سازی کرد.

راهبرد بازی و شخصیت بازیگران دو مؤلفه اصلی نظریه بازی‌ها به‌شمار می‌روند. شناخت شخصیت بازیگر در شناخت نوع راهبرد به حریفش یاری می‌رساند. امروز مراکز تصمیم‌گیری به‌منظور کاهش خطاهای شناختی و پیشگیری از تأثیر آسیب‌های ساختاری، تصمیم‌های راهبردی و مدل‌سازی بازی‌ها را به هوش مصنوعی سپرده‌اند. هرچند سامانه‌های هوش مصنوعی نیز از حملات سایبری حریف در امان نیستند، اما در کاهش خطاهای شناختی نقش اساسی دارند.

سازماندهی این نوشتار به‌گونه‌ای است که در بخش اول به روش‌شناسی و تعریف مفاهیم نظریه بازی‌ها شامل راهبرد بازی و شخصیت بازیگر می‌پردازد و در بخش دوم پس از تحلیل شخصیت رئیس‌جمهور روسیه به عنوان استراتژیست، انواع تعاملات این شخصیت با حریف را که در نهایت به جنگ اوکراین کشیده شده است، بررسی می‌کند. بنابراین نوع‌شناسی مدیریت پوتین در جنگ اوکراین جدای از نوع مدیریت این شخصیت در پرونده ناتو-روسیه نمی‌تواند باشد.

۱. مفهوم‌شناسی نظریه بازی‌ها

«درست کردن نام‌ها، نخستین وظیفه حکومت‌هاست. اگر نام‌ها درست نباشند، زبان با حقیقت امور مطابقت نخواهد داشت و این به‌مرور به عدل پایان خواهد داد و به هرج و مرج و جنگ خواهد انجامید»^۱ (کنفوسیوس، ۵۵۱-۴۵۹ ق.م).

نظریه بازی‌ها را ابتدا ریاضی‌دانان ابداع کردند و بسط و گسترش دادند و سپس در علوم دیگر به‌کار رفت. تحلیل همه بازی‌ها در همه عرصه‌های علمی در چارچوب مدل‌های ریاضی قابل مدل‌سازی است. بیشتر مسائلی که در دنیای امروز توسط این علم مدل‌سازی و نتیجه آنها پیش‌بینی می‌شود، مسائلی مرتبط با حوزه‌های اقتصاد، سیاست، اجتماع، تجارت بین‌الملل، مبارزات انتخاباتی و حتی جنگ بین کشورها هستند. نظریه بازی‌ها بر دو موضوع مهم راهبرد بازی و شخصیت بازیگر تأکید دارد.

۱-۱. راهبرد بازی

«راهبرد یا استراتژی» واژه‌ای یونانی به معنای «فرماندهی و رهبری» است. معانی دیگری که از این واژه استنتاج می‌شود «فن اداره جنگ، فن فرماندهی، فن طرح نقشه برای جنگ» است.^۲ برای تعریف دقیق مفهوم «راهبرد» لازم است تعریفی از مفهوم «تصمیم‌گیری»^۳ ارائه شود.

۱. جان پلامناتس، ایدئولوژی، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۸.

۲. Wikipedia

۳. Decision Making

مفهوم «تصمیم‌گیری» در ارتباط با مفاهیم «هدف» و «برنامه‌ریزی» تعریف می‌شود. انتخاب «هدف» را «تصمیم‌گیری» و انتخاب راه‌های رسیدن به «هدف» را «برنامه‌ریزی» می‌گویند (استرینبرگ، ۱۳۸۴: ۲۲۶). به‌طور کلی، تصمیم‌گیری عبارت است از: انتخاب هدف و برنامه‌ریزی برای رسیدن به آن بدون در نظر گرفتن «موانع» موجود.

زمانی که فرد می‌داند اتخاذ هر تصمیمی با واکنش بازیگران روبه‌رو و بدون در نظر گرفتن این واکنش متحمل ضرر می‌شود، «انتخاب» وی چیزی فراتر از یک «انتخاب» ساده خواهد بود که به آن «راهبرد» گفته می‌شود (گیونز، ۱۹۹۲: ۲۱). به عبارتی اگر یک نفر در مواجهه با دیگری بخواهد عملی را انجام دهد، ولی به این امر آگاه باشد که طرف مقابل به آن واکنش نشان خواهد داد، باید آن واکنش را در «انتخاب» کنش خود مد نظر قرار دهد. این آگاهی دوطرفه مهم‌ترین وجه تمایز «راهبرد» از «تصمیم» است. در واقع «راهبرد همان تصمیم» است با این تفاوت که در «برنامه‌ریزی»، «موانع» رسیدن به «هدف» لحاظ شده، ولی در تصمیم، این موانع بی‌اهمیت‌اند. «موانع» را کسانی ایجاد می‌کنند که برای دستیابی به «هدف مشترک» در تلاش‌اند.

۲-۱. تعریف بازی

کنشگران مجبورند برای رسیدن به «هدف مشترک» با هم رقابت کنند. به مجموعه تعاملات این رقابت «بازی» گفته می‌شود؛ به عبارت دیگر در تعاملات اجتماعی و گروهی هرگاه مطلوبیت یا سود یک طرف تنها متأثر از «تصمیم» و تلاش خود او نباشد، بلکه تحت تأثیر (مثبت یا منفی) «تصمیم‌ها» و تلاش‌های دیگر نیز باشد، به این مجموعه تعاملات «بازی» اطلاق می‌شود. با این تعریف در هر بازی بازیگر باید واکنش طرف‌های دیگر را نیز نسبت به «تصمیم» خود هنگام «تصمیم‌گیری» در نظر بگیرد و در محاسباتش وارد کند. به تعبیر دیگر «تصمیم» وی باید با در نظر گرفتن واکنش طرف مقابل، برای او بیشترین عایدی را داشته باشد. به زبان دیگر، هرگاه یک فرد (بنگاه، دولت، گروه و...) در مواجهه با دیگران بخواهد عملی را انجام دهد، عمل او ممکن است طرف مقابل را تحریک کند و «تصمیم» او را تحت تأثیر قرار دهد. به این تأثیرات متقابل-زمانی که هر دو طرف به آثار آن آگاه باشند- «بازی» اطلاق می‌شود.

۳-۱. انواع بازی‌ها^۱

۱. برای مطالعه بیشتر درباره نظریه بازی‌ها به منابع زیر مراجعه کنید:
- قهرمان عبدلی، نظریه بازی‌ها و کاربردهای آن، انتشارات جهاد دانشگاهی، واحد تهران، ۱۳۸۶.



الف) همکاریانه و غیرهمکاریانه: از منظر توافق بین بازیگران، بازی به دو نوع «همکاریانه» و «غیرهمکاریانه» تقسیم می‌شود. ممکن است بازیگران حین انجام بازی، بر سر انتخاب یک دسته اصول با هم توافق کنند. اگر توافق بین بازیگران قابل اجرا و عملی باشد، بازی را «همکاریانه» می‌گویند و اگر توافق، قابل اجرا و عملی نباشد، آن را «غیرهمکاریانه» گویند. به تعبیر دیگر اگر بازیگران بتوانند بر اساس اصول توافق‌شده عمل کنند، بازی را «همکاریانه» و در غیر این صورت بازی را غیرهمکاریانه می‌نامند.

ب) بازی ایستا و پویا: در بازی پویا، بازیگران بر اساس پیشینه بازی^۱ (تصمیم‌های حریف در مراحل قبل) تصمیم می‌گیرند، ولی در بازی ایستا پیشینه بازی تأثیری در تصمیم بازیگران ندارد. بنابراین در بازی پویا شناخت نگرش حریف برای بازیگر اهمیت دارد، اما در بازی ایستا، راهبرد حریف براساس گمانه‌زنی تشخیص داده می‌شود و بازیگر باید حدس بزند که «هم اکنون حریف در حال اتخاذ چه راهبرد است». بازی شطرنج نمونه‌ای از یک بازی پویاست. شرکت در یک مزایده که در آن طرف‌ها از «انتخاب» هم آگاهی ندارند، نمونه یک بازی ایستاست.

ج) تقارن در بازی: انواع بازی از منظر توزیع اطلاعات بین بازیگران به دو نوع بازی با «اطلاعات ناقص»^۲ و بازی با «اطلاعات کامل»^۳ تقسیم می‌شود. در بازی که اطلاعات بازیگران از راهبردهای همدیگر به یک اندازه باشد، بازی از نوع اطلاعات کامل است و چنانچه اطلاعات یکی از بازیگران از بازیگران دیگر بیشتر باشد، بازی از نوع اطلاعات ناقص است. از این منظر اصل اساسی در همه بازی‌ها این است که دست بازیگران برای همدیگر رو نشود. به رفتاری که بازیگر دارنده اطلاعات بیشتر پیش می‌گیرد «علامت‌دهی»^۴ گفته می‌شود. بازیگر با اطلاعات بیشتر ممکن است گاهی با در نظر گرفتن شرایط حریف، اقدام به «شفاف‌سازی»^۵ کند.

د) بازی متوازن و نامتوازن: بازی از منظر توان بازیگران برای انتخاب‌های بیشتر به بازی متوازن و نامتوازن تقسیم می‌شود. در بازی نامتوازن، بازیگر از ظرفیت و توان بیشتری در مقایسه با حریف برخوردار است و محدوده انتخاب برای این بازیگر بیشتر از حریف است؛ بنابراین می‌تواند انتخاب حریف را محدود سازد، راه‌هایش را ببندد و بازی را به وضعیت آچمز بکشانند. در این صورت حریف برای برون‌رفت از این وضعیت ناچار به انتخابی است که حریفش خواستار آن

– علی سوری، نظریه بازی‌ها و کاربردهای اقتصادی، تهران: دانشکده علوم اقتصادی، ۱۳۸۶.

۱. History of Game

۲. Incomplete Information

۳. Complete Information

۴. Signaling

۵. Screening

است. در بازی نامتوازن، بازیگر قوی‌تر قادر است با طرح انواعی از بازی‌ها با حریفش بازی کند. برای مثال با پی بردن به میزان هیجان حریفش می‌تواند بازی حیثیتی طرح‌ریزی کند.

۴-۱. بازیگر استراتژیست

هر بازیگری که قادر باشد بازی را به نقطه دلخواه خود بکشانند، انتخاب‌های حریف را محدود سازد، امتیازهای بیشتری از بازی کسب و دسترسی حریف را به منافع بیشتر محدود کند، برنده بازی است و آن بازیگر را استراتژیست می‌نامند. شخصیت استراتژیست به استیل تصمیم‌گیری او و میزان شناختش از تصمیم حریف بستگی دارد. به اعتقاد سون تزو،^۱ برنامه‌ریزی دقیق که بر مبنای اطلاعات درست درباره دشمن باشد، به حل سریع مسائل نظامی و جنگی کمک می‌کند (تزو، ۱۳۶۴: ۶۳). بنابراین استراتژیست باید این سه ویژگی را داشته باشد: ۱. از تصمیم‌های حریف شناخت درست داشته باشد. ۲. تصمیم درست بگیرد. ۳. با قاطعیت آن را اجرا کند.

تصمیم درست به چندین مؤلفه بستگی دارد: میزان هوشیاری، توجه و ادراک بازیگر نسبت به بازی؛ ساختار، کارکرد و محتوای حافظه بازیگر؛ میزان توانایی در حل مسئله؛ خلاقیت بازیگر؛ تصمیم‌گیری و اراده بازیگر برای اجرای تصمیم. از نظر «عصب‌روان‌شناسی»،^۲ این مؤلفه‌ها در «بخش‌های قشری مغز»^۳ جایابی شده‌اند. بنابراین کارکرد صحیح این زیرساخت نقش مهمی در تصمیم درست بازیگر و شناخت تصمیم حریف دارد.

«مدارهای عصبی»^۴ بنیان عصبی تجربیات ذخیره‌شده در حافظه هستند (لانگستاف، ۱۳۸۴: ۱۸۲). نسبت فراوانی «مدارهای عصبی تغییرپذیر» به «مدارهای عصبی ثابت» در هریک از سامانه‌های «ادراک»،^۵ «حافظه»،^۶ «حل مسئله»^۷ و «تصمیم‌گیری»^۸ در قشر مغز، تعیین‌کننده ابعادی از شخصیت‌اند. این نسبت فراوانی را «نسبت تغییرپذیری عصبی»^۸ نامیده و با علامت N نمایش داده است. به‌طور خلاصه توانایی مغز برای اصلاح و سازگاری با چالش‌های محیطی به این نسبت بستگی دارد.

الف) بازیگر هدف‌گرا: هدف‌گرایی رفتاری است غیر معمول که در آن نسبت N در «سامانه تصمیم‌گیری» بخش پیشانی قشر مغز کمتر از حد تعادل است. در این حالت فرد به راحتی

۱. Sun Tzu: فیلسوف چینی قرن ششم پیش از میلاد

۲. Neuropsychology: یکی از گرایش‌های شاخه میان‌رشته‌ای علوم شناختی است که رفتارهای انسان را بر مبنای علوم اعصاب تبیین می‌کند.

۳. Cortex Brain

۴. Neural Circuit

۵. Consciousness and Attention

۶. Memory

۷. Problem Solving

۸. Neuroplasticity



و بدون تردید تصمیم می‌گیرد و اگر این نسبت در «سامانه اجرای تصمیم» برقرار باشد، با قاطعیت تصمیم خود را عملی می‌سازد. به این شخصیت، هدف‌گرا گفته می‌شود.

«هدف» مقصدی است که فرد برای حرکت به سوی تکرار تجربیات خوشایند و دوری‌گزینی از تجربیات ناخوشایند پیش می‌گیرد. میزان «انگیزش برای حرکت به سوی هدف» به ارزش «هدف» در محیط واقع و نسبت N بستگی دارد. «احساس رضایت» پیامد تکرار تجربیات خوشایند و حالتی است که پس از دستیابی به هدف در فرد ایجاد می‌شود. در مقابل «احساس نارضایتی» حالتی است که فرد، بنابر موانع محیطی از تکرار تجربیات خوشایند، محروم شود. نسبت N در مغز برقرار است، اما در محیط واقع تکرار تجربه با موانعی روبه‌روست و به عبارتی پاداش درونی دریافت می‌شود اما پاداش بیرونی دریافت نمی‌شود. تکرار بیش از حد این وضعیت به احساس نارضایتی دامن می‌زند و به «سرخورگی» و در نهایت به «بی‌زاری» و سپس «تنفر» می‌انجامد. «خشونت» زاییده «تنفر» است. در صورتی که مغز فرد توانایی لازم برای تغییر‌مداری داشته باشد، می‌تواند بر چالش‌های مذکور غلبه کند و با محیط منطبق شود.

ب) بازیگر هیجانی و کنشی: اگر نسبت N در سامانه «هوشیاری و توجه» در قشر مغز کمتر از حد تعادل باشد، نوعی برانگیختگی در حالت چهره و بدن مشاهده می‌شود که هیجان نام دارد. اگر این نسبت در سامانه اجرای تصمیم نیز برقرار باشد، بازیگر در موضع کنش قرار می‌گیرد. در این حالت بازیگر با اطلاعات بیشتر قادر است با استفاده از حریف هیجانی-کنشی خود، بازی را به سمت یک بازی حیثیتی هدایت کند و بیشترین بهره ممکن را از آن ببرد. شناخت میزان هدف‌گرایی در بازیگر حریف به بازیگر امکان می‌دهد تا با امکانات و ظرفیت‌های خود انتخاب‌ها و دسترسی‌های شخصیت هدف‌گرا را تا حد امکان محدود و او را وادار به اعمال خشونت‌آمیز کند.

ج) بازیگر انعطاف‌پذیر و خلاق: اگر نسبت N در همه سامانه‌های مغزی بیشتر از حد تعادل باشد، فرد به‌طور فزاینده‌ای بی‌اراده، مردد، منفعل و فاقد قدرت تصمیم‌گیری است. «تردید» بروز رفتاری این نسبت در سامانه‌های «تصمیم‌گیری» و «اجرای تصمیم» است. اما برقراری این نسبت در سامانه‌های «ادراک» و «حل مسئله» توانایی فرد را برای غلبه بر چالش‌های محیطی افزایش می‌دهد. «انعطاف‌پذیری» بروز رفتاری این نسبت در سامانه «ادراک» و «خلاقیت» بروز رفتاری این نسبت در سامانه «حل مسئله» است.

د) بازیگر استراتژیست: بازیگری است که در عین انعطاف‌پذیری و خلاقیت، هدف‌گرا باشد. اما این وضعیت چگونه ممکن است؟ امکان این وضعیت در مغز زمانی است که نسبت N در سامانه‌های «ادراک» و «حل مسئله» در بیشترین حد ممکن ولی در سامانه‌های «تصمیم‌گیری» و «اجرای تصمیم» در کمترین حد ممکن برقرار باشد. سون تزو، فیلسوف و فرمانده چینی، کتابش را به بیان ویژگی‌های

چنین شخصیتی اختصاص داده است. با بیان جملاتی از سون تزو در کتاب «هنر جنگ» در خصوص اهمیت ویژگی «انعطاف‌پذیری» در جنگ‌ها به این بخش پایان داده می‌شود.

«درست همان‌طور که آب با رخساره زمین منطبق می‌شود، در جنگ باید انعطاف به خرج داد. غالباً باید تاکتیک را با وضعیت دشمن منطبق ساخت. این مطلب به هیچ وجه جنبه انفعالی ندارد؛ زیرا اگر طنابی به اندازه کافی بلند را به دشمن بدهیم، خود را با آن دار خواهد زد. در اوضاع و احوال معین شهری را می‌دهیم و قسمتی از نیروی خود را فدا می‌کنیم یا زمینی را ترک می‌کنیم که به هدفی با ارزش‌تر دست یابیم. بنابراین واگذاری‌های این‌چنینی پرده بر هدفی که نزدیک نیست می‌افکند و این امر نیز وجهه تازه‌ای از تیزهوشی یک کارشناس هنر جنگ است» (تزو، ۱۳۶۴: ۱۷).

«فرمانده آزادی عمل را بر فراز همه چیز قرار می‌دهد و از وضعیت‌های ایستا متنفر است. به همین دلیل به شهرها حمله نمی‌کند مگر وقتی که راه‌حل دیگری در میان نباشد. محاصره شهرها و حیات انسان‌ها وقت را هدر می‌دهد و متضمن نفی و ترک ابتکار است» (تزو، ۱۳۶۴: ۱۵).

«یک قسمت از وظایف فرمانده برانگیختن تغییرات و برگرداندن آن به نفع خویش است. قدر و مرتبه فرمانده با ارزیابی وضعیت، قبل از دست زدن به عملیات، معلوم می‌شود. فرمانده برجسته ناشیانه و بیهوده در دام نمی‌افتد. محتاط ولی قاطع است. می‌فهمد که راه‌هایی هست که نباید در آنها قدم نهاد؛ لشکریانی هستند که نباید به آنها حمله کرد؛ شهرهایی هستند که نباید محاصره کرد؛ مواضعی هستند که نباید به آنها تعرض کرد؛ فرمان‌هایی از حاکم هستند که نباید به موقع اجرای‌شان کرد. فرمانده قابل حساب‌شده به آغوش خطر می‌رود اما بیهوده چنین نمی‌کند. فرمانده قابل بدون توجه به مرگ و زندگی به جنگ ببر نمی‌رود و خود را به رودخانه نمی‌افکند. هنگامی که موقعیت مقتضی بود، با چالاکی و به‌طور قاطع وارد عمل می‌شود» (تزو، ۱۳۶۴: ۱۷).

۲. تحلیل نوع راهبرد پوتین در جنگ اوکراین

کریستوفر کلارک در کتاب «خواب‌گردها» درباره منشأ جنگ جهانی اول می‌نویسد: «آینده هنوز باز بود. فقط انتخاب‌های سیاسی نادرست عامل مهم فاجعه بود».

۱-۲. تیپ‌شناسی شخصیت پوتین به عنوان بازیگر استراتژیست

آیا پوتین واقعا استراتژیست هنر جنگ است یا او را به توهم انداخته‌اند؟

پوتین یک رهبر سیاسی است همانند سایر رهبران سیاسی با انواعی از خطاهای شناختی؛ اما آنچه عیان است و همه شواهد بر آن تأکید دارند این است او بدون «تردید» «تصمیم» می‌گیرد و بدون تردید آن را اجرا می‌کند. این وضعیت حاکم بر سامانه‌های تصمیم و اجرا نشان می‌دهد که



بخشی از جعبه سیاه (مغز) آقای رئیس جمهور رمزگشایی شده است. همه شواهد گواه هدف‌گرایی اوست. علاوه بر این، دارای سماجت و محکمی شخصیت در رسیدن به هدف است که شاخصی رفتاری برای سنجش میزان هدف‌گرایی است. دوستان قدیمی وی هم بر این ویژگی تأکید دارند.

«والدیا شخصیتی بسیار قوی داشت؛ برای مثال فوتبال من از او بهتر بود اما من به او می‌باختم چون او محکم و یک‌دنده بود مثل بولدگ.^۱ او مرا در تنگنا قرار می‌داد. من اگر سه بار توپ را از او می‌گرفتم، او سه بار پس می‌گرفت. این محکمی شخصیت در همه جنبه‌ها خود را نشان می‌داد» (گورکان، ۱۳۷۹: ۳۲).

آیا این وضعیت در سایر سامانه‌های مغز آقای پوتین نیز برقرار است؟ اگر چنین است، او فقط یک رهبر هدف‌گراست؛ اما بسیاری از شواهد خلاف این را تأیید می‌کنند و برخی از شواهد از ثبوت برخی نگرش‌های او حکایت دارند که بر برخی تصمیم‌های او سایه افکنده‌اند. با این حال می‌توان او را تا حدودی انعطاف‌پذیر و خلاق نامید، اما نه به اندازه هدف‌گرایی اش. عالی‌جناب از طرفی اذعان دارد که انعطاف‌پذیری را به‌عنوان فلسفه زندگی اش پذیرفته است و از سوی دیگر زیر سایه برخی نگرش‌های خود تصمیم می‌گیرد.

«مسئله اصلی برای من انعطاف‌پذیری است. شما باید همیشه انعطاف‌پذیر باشید. گاهی اوقات باید به دیگران اجازه حرکت بدهید زیرا این کار ممکن است مسیر زندگی را برایتان هموار کند» (استون، ۱۳۹۶).

به نظر می‌رسد پوتین زیر سایه نگرش‌هایش تصمیم می‌گیرد. مهم‌ترین این نگرش‌ها باور به هویت اروپایی روسیه است که نوعی احساس دلبستگی به اروپا را در پوتین ایجاد کرده که برخاسته از دیدگاه‌های پطر کبیر نسبت به این قاره است. بنابراین این تجربه هویتی برای پوتین مسئله شده و درصدد حل آن است.

«...روسیه چیزی بیشتر از یک کشور پهناور نیست. ما قسمتی از فرهنگ اروپای غربی هستیم و در واقع ارزش ما هم به همین است. مردم ما در هر کجا که زندگی کنند، در شرق دور یا در جنوب، به هر حال ما اروپایی هستیم...» (گورکان، ۱۳۷۹: ۳۲).

مسئله هویت اروپایی روسیه که با قرابت فرهنگی با اوکراین گره خورده است، می‌تواند یکی از ریشه‌های حساسیت پوتین نسبت به اوکراین باشد؛ زیرا اگر تنها دلیل حمله روسیه به اوکراین گسترش ناتو باشد، چرا در مقابل عضویت سوئد و فنلاند که در همسایگی روسیه واقع‌اند، واکنش

۱. نوعی از نژاد سگ‌ها؛ در فرهنگ روسیه به‌کارگیری این اصطلاح اگر برای تفهیم یک موضوع خاص باشد، به هیچ وجه توهین تلقی نمی‌شود.

چندان شدیدی نشان نداد؟ بنابراین نگاه پوتین به اوکراین متفاوت از نگاه او به سایر کشورهای جدا شده از اتحاد شوروی سابق است. اوکراین برای پوتین هویت است. حتی پوتین پس از فروپاشی شوروی از به رسمیت شناختن اوکراین به عنوان یک کشور مستقل ناراضی بود و آن را کشوری جعلی می دانست. با این حال، از نظر او، اوکراین ناسپاس بود و با قیام میدان ۱۳۹۳ خود و برکناری دولت طرفدار مسکو و تعمیق روابط تجاری با اتحادیه اروپا، روسیه را آزار داد.

او همچنین نمی تواند با تجربه شکست «تحقیرآمیز» اتحاد جماهیر شوروی کنار بیاید. این تجربه در وی نوعی احساس «ناراضی» ایجاد کرده و بسیاری از تصمیم های او را تحت تأثیر قرار داده است. - «...من برای از دست دادن مواضع شوروی در اروپا افسوس می خوردم... اما دلم می خواست بعد از فروپاشی آن نظام، چیزی جایگزینش باشد، در حالی که هیچ چیز جایش را نگرفت و این دردناک است. همه چیز را همین طوری رها کردند و رفتند» (گورکان، ۱۳۷۹: ۸).

همچنین نگاه جدی او به تاریخ تغییرناپذیر است با اینکه این نگاه انواعی از خطاهای شناختی را در پی دارد و سرگذشت پدر و مادرش در جنگ جهانی دوم نیز به آن شدت بخشیده است. این سرگذشت ناخوشایند نوعی احساس خطر و دوری گزینی از تکرار چنین تجربه های وحشتناکی را برای روسیه در پوتین به وجود آورده است.

- «هنگام بمباران شهر پترزبورگ توسط آلمانی ها، دایی ام که افسر نیروی دریایی بود، برای نجات خواهر و خواهرزاده اش به شهر پترزبورگ آمد تا آنها را از زیر بمباران آلمان ها نجات دهد و از حومه شهر (پترگوف) که در معرض خطر بیشتری بود، با خود به پترزبورگ ببرد...» (گورکان، ۱۳۷۹: ۸).

از منظر این نوشتار و بر اساس شواهد موجود، پوتین تمام قد «هدف گرا» است؛ اما در برخی از واکنش هایش نسبت به طیفی از مسائل سیاسی منعطف و خلاقانه عمل کرده است. این نوشتار حتی بسیاری از اقداماتی را که به جنگ انجامیده است، نوعی انعطاف پذیری قلمداد می کند؛ زیرا اساسا در بازی در وضعیت آچمز که در آن انتخاب ها محدود می شوند، انتخاب یک گزینه برای برون رفت از آن وضعیت نشان دهنده انعطاف پذیری است.

۲-۲. تیپ شناسی بازی آمریکه-روسیه تا ۱۳۸۶

تیپ بازی غرب در مقابل روسیه از نوعی راهبرد همکاری جویانه بر اساس منافع مشترک حکایت دارد که دارای ابعاد «همکارانه-ایستاد-مقارن-نامتوازن» است. بازی مقارن است؛ زیرا به درستی از راهبرد هم آگاهی دارند، انتخاب های همدیگر را می شناسند و دست به انتخاب های توافقی می زنند. پویایی بازی به گونه ای است که از نگرش های هم نسبت به خود آگاه هستند و هماهنگ با آن بازی می کنند.



هیچ کدام نسبت به دیگری برتری اطلاعاتی ندارند یا به عبارتی طرفین قصد دور زدن همدیگر را ندارند و تقارن اطلاعات کاملاً بر بازی حاکم است؛ بنابراین بازی متقارن است. بازی از جهتی نامتوازن است که یک طرف بازی (آمریکا) از ظرفیت و توان بیشتری برای انتخاب برخوردار و طرف دیگر (روسیه) انتخاب هایش محدود است؛ زیرا «توازن قدرت» میان دو طرف برقرار نیست.

چرا غرب در مقابل روسیه این نوع راهبرد را پیش گرفته بود؟ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا سال ۱۳۸۶، ثبات منافع غرب به‌ویژه اروپا مستلزم یک روسیه دموکراتیک و دارای قدرت اقتصادی مناسب بود. از نظر غرب، به‌ویژه استراتژیست‌های آمریکایی، همان نقش وزنه تعادل منطقه‌ای را که چین در آسیای جنوبی و شرقی بازی می‌کرد، روسیه در مناطق آسیای میانه، قفقاز و شرق اروپا بازی می‌کند. استراتژیست‌های آمریکایی آشکارا گفته‌اند: «کشورهایی هستند که ثبات داخلی آنان به علل گوناگون از اهمیت فراوانی برای منافع ایالات متحده آمریکا برخوردار است. این کشورها عبارت‌اند از: مکزیک، کلمبیا، روسیه و عربستان سعودی. فارغ از پیش‌دآوری درباره وقوع اغتشاشات داخلی در این کشورها، این گروه از کشورها در برنامه‌ریزی‌های آمریکا باید در اولویت قرار گیرند».

غرب و به‌ویژه اروپا نیازمند حضور یک روسیه دموکراتیک و دارای قدرت اقتصادی مناسب در همسایگی خود هستند. روسیه به‌لحاظ سیاسی و اقتصادی عقب‌مانده با میراث بزرگی از صنایع فرسوده شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای، با تنوع قومی و باندهای مافیایی، با رکود شدید و بیکاری گسترده، با بی‌هنجاری اجتماعی و فرهنگی و گستردگی بیماری‌هایی مانند ایدز، برای اروپا همانند بشکه باروتی است که اگر منفجر شود، همه اروپا را مستقیم و سایر کشورهای غربی را غیرمستقیم درگیر می‌کند. جنگ داخلی در روسیه، برای اروپا سیل مهاجرت و بیماری و بی‌ثباتی و رکود می‌آورد. بازگشت روسیه به الگوهای فاشیستی گذشته برای غرب تهدید جنگ را همراه داشت. از نگاه استراتژیست‌های آمریکایی در سال ۱۳۷۹، فروپاشی روسیه یا بازگشت آن به یک رژیم اقتدارگرا یکی از سه خطر بزرگی است که اتحادیه اروپا را در دهه‌های آینده تهدید می‌کند.^۱ تنها راه همزیستی کم‌هزینه با روسیه، کمک به این کشور است تا در فرآیند مناسبی از رشد اقتصادی و دموکراسی سیاسی نهاده‌شده قرار گیرد. غرب نه به‌خاطر دلسوزی و شفقت که به‌خاطر نگرانی از ثبات خود، باید از روسیه حمایت کند و چنین نیز می‌کند. اما کمک‌های گاه و بی‌گاه غرب برای بیدار کردن اقتصاد خفته و بیمار روسیه کفایت نمی‌کند. در سال ۱۳۷۹ پیش‌بینی شد در بهترین حالت سرعت رشد اقتصادی روسیه بیش از ۲ درصد نخواهد شد که این میزان برای بازسازی صنایع فرسوده و انحراف اقتصاد روسیه از سازکار بازار و عبور از بحران‌های بالقوه کفایت

۱. استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم، ص ۱۳۳ تا ۱۳۶.

نمی‌کند.^۱ بنابراین غرب باید برای پیشگیری از بحران در روسیه فکری اساسی کند.

■ چرا «اسطوره روسیه» در آفرینش بحران‌های منطقه‌ای و جهانی با آمریکا شریک شد؟

پوتین در این مقطع از تاریخ به این درک رسیده بود که روسیه در برابر آمریکا قدرت نامتوازی دارد. اکنون راهبرد آمریکا این فرصت را به او داده بود که بتواند از نظر اقتصادی «توازن قدرت» را با غرب برقرار سازد و هدف غرب نیز چیزی جز ایجاد موازنه قدرت روسیه با اروپا نبود. بنابراین بهترین انتخاب پوتین «کسب حداکثر منافع» از بازی با غرب در شرایط روسیه آن روز بود. این نوع بازی شاخصی برای نشان دادن میزان انعطاف‌پذیری این رهبر استراتژیست نیز هست؛ زیرا وی از بسیاری نگرش‌های با ثبات خود عبور کرد و بازی مبتنی بر همکاری و توافق با غرب را پیش گرفت. تصمیم‌هایی که می‌توانست زیر سایه این نگرش‌ها گرفته شود، روسیه در آستانه فروپاشی مجدد را از فروافتادن در منجلاب بیشتر نجات می‌داد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اسطوره روسیه در برابر راهبرد غرب به درک درستی رسیده بود. در چارچوب نظری گفته شد: «استراتژیست کسی است که درک درستی از خود و راهبرد حریف داشته باشد و بر اساس آن راهبرد خود را برگزیند».

شراکت پوتین با آمریکا در بحران‌های منطقه‌ای و جهانی نیز در راستای همین راهبرد، برنامه‌ریزی شده بود؛ زیرا هر آتشی که آمریکا بر می‌افروخت، پیامدش افزایش قیمت جهانی نفت بود؛ در حالی که روسیه یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان نفت (غیراوپک) است و بهترین وسیله برای آنکه این کشور بتواند خود را بازسازی کند، افزایش قیمت نفت است. کمک‌های چند میلیون دلاری گاه به گاه غربی‌ها کجا و درآمدهای چند صد میلیارد دلاری ناشی از افزایش قیمت نفت کجا؟ هیچ خدمتی به روسیه و هیچ راه‌حل قطعی برای حل مسائل روسیه بهتر از این نیست که با افزایش قیمت نفت طی چند سال، درآمدهای نفتی روسیه (که همچون کمک بلاعوض عمل می‌کند) به چند صد میلیارد دلار در سال برسد. روسیه که پیش از حمله به عراق، در آمد حاصل از صادرات نفتی‌اش سالیانه حدود ۴۰ میلیارد دلار بود، با حمله آمریکا به عراق در سال ۱۳۸۲ درآمد نفتی‌اش یکباره به ۶۰ میلیارد دلار افزایش یافت و سپس با تداوم افزایش قیمت نفت در سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۷ به ترتیب ۸۷، ۱۲۴، ۱۵۲، ۱۸۹ و ۲۸۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشته است. غرب به چه روشی می‌توانست این حجم کمک برای بازسازی روسیه و آماده‌سازی این کشور برای پیوستن به اقتصاد نوین جهانی، به آن اعطا کند؟ از این گذشته با افزایش قیمت نفت، قیمت گاز صادراتی روسیه نیز افزایش یافته است. بنابراین شاید تنها راه میان‌مدت برای درمان بیماری‌های



ماندگاری که پس از فروپاشی شوروی به جان روسیه افتاده، افزایش درآمدهای نفت و گاز این کشور باشد. اما این وضعیت چگونه می‌توانست تداوم یابد؟

بحران‌سازی، به‌ویژه در حوزه خلیج فارس، یکی از راه‌های تداوم این وضعیت بود. حمله به عراق، افغانستان، لیبی و بحران انقلاب‌های مخملی و بهار عربی و همچنین بازی با پرونده هسته‌ای ایران مهم‌ترین بازی‌هایی بودند که ولادمیر پوتین، اسطوره روسیه، در جهت منافع روسیه به بهترین شکل ممکن آنها را مدیریت کرد. در ادامه به دو نمونه از آنها می‌پردازیم:

الف) راهبرد پوتین در بازی مبارزه با تروریسم، انقلاب‌های رنگی و بهار عربی: روسیه پس از ۱۱ سپتامبر به انتخابی راهبردی در قبال آمریکا دست زد و رویکرد همکاری جویانه برای مواجهه با چالش‌ها و تهدیدهای مشترک از جمله تروریسم بین‌الملل و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و گرفتن امتیاز در سایر حوزه‌ها را جایگزین رقابت ژئوپلیتیکی با واشنگتن کرد.

- «روسیه باید جاه‌طلبی‌های امپریالیستی خود را رها کند و به‌درستی بفهمد منافع ملی‌اش کجا قرار دارد تا بر آنها متمرکز شود و برای آنها بجنگد» (اشمیت، ۱۳۸۴: ۹۱).

- «روسیه امروز دور جدیدی را آغاز کرده است ... به گذشته باز نمی‌گردد... و وارد هیچ اتحاد مقدسی نخواهد شد» (اشمیت، ۱۳۸۴: ۶۲).

- «عقیده ما این است که این همکاری به منافع ملی کشور کمک می‌کند. ما در این مواضع می‌توانیم نیروهایمان را کنار هم قرار دهیم و...» (استون، ۱۳۹۶).

- «عواطف (مخالف) مردم روسیه را در مورد جنگ عراق درک می‌کند و در این احساسات شریک است» (استون، ۱۳۹۶).

- «احساسات مشاوران بدی در تصمیم‌گیری هستند. مسکو علاقه‌مند نیست که آمریکا در این جنگ شکست بخورد» (نوری، ۱۳۸۷: ۱۴۳).

- «ما انتخاب ملت‌های حاضر در حوزه «CIS» را به‌عنوان آخرین و بهترین انتخاب می‌پذیریم و به آن احترام می‌گذاریم و با هر رهبری که از سوی آنها برگزیده شود، همکاری خواهیم کرد...» (رشیداف، ۱۳۸۴: ۴۲).

ب) راهبرد روسیه در بازی با پرونده هسته‌ای ایران: تیپ بازی «غرب-ایران» در بازی با پرونده هسته‌ای ایران از نوع «همکارانه-نامتوازن-نامتقارن-پویا» است. در این تیپ از بازی به‌دلیل «عدم توازن قدرت»، طرف ضعیف ناچار به تعامل و همکاری با طرف قوی‌تر است. در این نوع بازی، بازیگر ضعیف دارای کمترین اطلاعات و بازیگر قوی دارای بیشترین اطلاعات از وضعیت بازیگر ضعیف است؛ بنابراین بازی نامتقارن است. بازی از نوع پویاست زیرا بازیگران بر اساس پیشینه راهبردهای هم، دست به انتخاب می‌زنند.

روسیه شریک غرب در مناقشه اتمی غرب با ایران یک بازی کج‌دار و مریز، اما پیچیده‌تر از بازی چین و هند ارائه کرده است، زیرا هم خودش نفت دارد و هم در فعالیت‌های اتمی ایران ذی‌نفع است. اگر غرب بتواند از مناقشه اتمی بهره لازم را برای عبور از نفت ببرد، برنده اصلی است؛ اما اگر نتواند، آنگاه کشوری که بیشترین منفعت را از مناقشه اتمی ایران برده است، روسیه خواهد بود.

روسیه در بازی برجام نقش متعادل‌کننده را بازی کرد. مناقشه نه باید آنچنان تشدید می‌شد که عقب‌نشینی ایران یا جنگ را در پی داشته باشد و نه چنان سرد که التهاب بازار نفت فروخسبد. از این گذشته روسیه در مخالفت محدود خود با قطعنامه‌ها متقابلاً از ایران امتیاز گرفته است که اگر بتوان از فروش گران‌قیمت تجهیزات اتمی به ایران، تعویق انداختن پی در پی اتمام نیروگاه بوشهر، کوتاه آمدن ایران در برخورد روسیه با اقلیت‌های مسلمان و... گذشت، نمی‌توان از رژیم حقوقی دریای خزر گذشت. اگر ایران در بازی ظالمانه با آمریکا وارد نمی‌شد، آیا باز هم مجبور به امتیازدهی به روسیه بود؟ در هر حال از دست رفتن سهم ایران در خزر مهم‌ترین امتیازی است که روسیه در بازی چندجانبه‌اش در مناقشه اتمی از ایران گرفته است.

آنها با استفاده از کارت تحریم‌ها و با تکیه بر رفتارهای هیجانی بازیگر حریف (ایران) بارها بازی را حیثیتی و ایران را مجبور کردند برای بی‌اعتبار کردن تحریم‌های آمریکا به قراردادهایی با شرکای آمریکا (چین، هند، روسیه و اتحادیه اروپا) تن دهد.

۳-۲. تیپ‌شناسی بازی آمریکا-روسیه از ۱۳۸۶ تا جنگ اوکراین

تیپ بازی روسیه-غرب از ۱۳۸۶ تا پیش از جنگ اوکراین همکارانه-نامتوازن-مقارن-پویا بوده است. تنها تفاوت این بازی با بازی برجام مقارن بودن آن است. این بازی به این دلیل همکارانه است که پیش از جنگ اوکراین مبتنی بر همکاری و توافق پیش رفته است.

«من در مونیخ گفتم چطور باید این وضعیت را ارزیابی کرد؟ اتحاد جماهیر شوروی متلاشی شده بود و دیگر دشمن و رقیبی برای ایالات متحده و غرب وجود نداشت؛ پس گسترش بیشتر ناتو چه فایده‌ای دارد؟ علیه چه کسی؟ برای تضمین امنیت کشورهای که شاید در معرض تهدید قرار داشته باشند، نیازی به گسترش ناتو نیست. بهتر است توافقات دوجانبه در مسائل امنیتی به امضا برسند. نیازی نیست که توهم جدید از وجود دشمن ایجاد شود» (استون، ۱۳۹۶).

این بازی به این دلیل نامتوازن است که دستان پوتین در انتخاب گزینه‌ها خالی است؛ به عبارت دیگر، روسیه نسبت به آمریکا با محدودیت انتخاب روبه‌روست چون اقتصاد ضعیفی دارد؛ در واقع این کشور توان پرداخت هزینه‌ها برای انواع انتخاب‌ها را ندارد. از منظر این نوشتار به دلیل همین عدم توازن قدرت، اکنون بازی به جنگ در اوکراین ختم شده است.



- «...هدف ما حفظ توازن راهبردی در جهان است. توازنش مهم‌ترین اولویت ماست» (پوتین در مصاحبه با استون، ۲۰۱۶).

- «...به منظور حفظ عناصر حیاتی امنیت و ثبات بین‌المللی، یعنی تعادل راهبردی قدرت، ما هم ناچار بودیم توان دفاعی کشور را افزایش دهیم. موشک‌هایی ساختیم که انواع گوناگون سیستم‌های ضد موشک بالستیک را نابود کنند...» (پوتین در مصاحبه با استون، ۲۰۱۶).

- «...تنها چرچیل بود که اعلام کرد جهان به دو قطب قدرتمند نیاز دارد. او به راستی انسانی انعطاف‌پذیر بود...» (پوتین در مصاحبه با استون، ۲۰۱۶).

■ غرب با استفاده از «عدم توازن» در این بازی در حال آچمز روسیه و تحریک این کشور به انتخاب گزینه جنگ است. چه شواهدی در دست است؟

الف) واکنش تند پوتین در کنفرانس امنیتی مونیخ مهم‌ترین شاهد این ادعاست. پوتین در برابر این تیپ از بازی شدیدترین واکنش‌ها را نشان داد. برخی رفتارهای سیاسی پوتین در فاصله سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸ در واکنش به گسترش ناتو به سمت شرق با طیفی وسیع از اقدامات تحریک‌آمیز، اقدام نظامی در گرجستان و اوکراین و تهدید به جنگ هسته‌ای روبه‌رو شد. کیسینجر، وزیر امور خارجه سابق آمریکا، از این رفتارها به عنوان انطباق با شرایط جدید دنیای در حال تحول نام می‌برد (گلدبرگ، ۲۰۱۶) و تلقی پوتین از آمریکا به عنوان دشمن را علت این امر می‌داند.^۱

- «... اگر اروپاییان برای کمک به حکومت کیف و برقراری سیادت خود بر جزیره کریمه یا دوباس حرکتی انجام دهند، در استفاده از سلاح هسته‌ای تردیدی به خود راه نمی‌دهد» (بوتور، ۱۳۹۶: ۵۵).

ب) پیگیری آمریکایی‌ها برای پیوستن اوکراین به ناتو، با اینکه اطمینان داشتند که این عمل نشدنی است و روسیه رضایت نخواهد داد که اوکراین عضو ناتو شود. آنها از ابتدا می‌دانستند که روسیه اجازه عضویت اوکراین در ناتو را نخواهد داد و آن را در واکنش‌های پوتین سنجیده بودند؛ با این حال بر عضویت اوکراین در ناتو تأکید کردند.

ج) تحریک‌های آمریکا علیه روسیه پس از جنگ اوکراین نیز گواه دیگری بر این موضوع است. آمریکا با اعمال این تحریم‌ها عملاً راه برگشت روسیه به مذاکره یا به عبارتی دسترسی روسیه را برای

۱. پوتین در ابتدای دوره ریاست جمهوری‌اش در سال ۲۰۰۱ به آمریکا به چشم شریک راهبردی بالقوه در برابر افراط‌گرایی اسلامی نگاه می‌کرد، اما با مشاهده حمایت آمریکا از انقلاب نارنجی اوکراین در سال ۲۰۰۴ به تدریج متقاعد شد که آمریکا از لحاظ ساختاری یک دشمن محسوب می‌شود. منظورم از ساختاری این است که پوتین شاید بر این باور است که آمریکا منافع خود را بر اساس تضعیف روسیه تعریف می‌کند (گلدبرگ، ۲۰۱۶: ۸۲).

انتخابی دیگر بسته است. این تحریم‌ها در واکنش به یورش روسیه تحمیل شد، اما زبان این تحریم‌ها اشاره‌ای نمی‌کند که تحت چه شرایطی برداشته خواهند شد.

■ چرا غرب در حال تحریک روسیه برای حمله به اوکراین بود؟

به این سؤال باید در چارچوب مسئله نفت و انرژی پاسخ داد. آمریکا سال‌هاست با استفاده از مدیریت قیمت جهانی نفت پیگیر اهداف راهبردی خود است. مهم‌ترین ابزار آمریکا برای مدیریت قیمت نفت، آفرینش انواع بحران‌هاست.

الف) بحران اوکراین و تحریم نفتی روسیه، همانند بحران‌های خلیج فارس و تحریم نفتی ایران، قیمت جهانی نفت را افزایش می‌دهد. در این زمینه خودکفایی اغلب کشورهای اروپایی در تأمین انرژی مورد نیاز که به پاشنه آشیل آنها در غائله اوکراین تبدیل شده است، هدف نزدیک آمریکا قلمداد می‌شود. آمریکا همواره وابستگی خاص اروپا به بازار انرژی روسیه را مانع سرسپردگی کامل اعضای قاره سبز به دولت واشنگتن می‌دانسته و از عملیاتی شدن پروژه گازرسانی نورد استریم ۲ هم که به تشدید این وابستگی می‌انجامد، بسیار دلخور است. این خط لوله، با عبور از بستر دریای بالتیک، گاز طبیعی را از روسیه به آلمان و از آنجا به سایر نقاط قاره سبز منتقل می‌کند.

ب) از دوره زمامداری دونالد ترامپ، دولت واشنگتن بارها برای تحریم نورد استریم ۲ خیز برداشت، اما همراهی نکردن آنگلا مرکل، صدر اعظم سابق آلمان، مانع از تحقق این امر شد. در حال حاضر آتش انداختن به هیزم تنش‌های روسیه - اوکراین و ایجاد جنگ میان آنها می‌تواند راهگشای جلب رضایت دولت برلین برای اعمال تحریم‌هایی علیه نورد استریم ۲ باشد. چنانچه این هدف آن‌گونه که مطلوب آمریکاست به سرانجام نرسد، دست‌کم ترغیب اروپا به اعمال تحریم علیه سرمایه‌گذاری‌های جدید در حوزه انرژی روسیه می‌تواند کارساز باشد.

ج) افزایش قیمت نفت هرچند در کوتاه‌مدت اروپا را تحت فشار قرار می‌دهد، اما در بلندمدت محرکی برای حرکت اروپا به سمت انرژی‌های جایگزین (غیرفسیلی) خواهد بود و بخشی از اهداف کلان آمریکا یعنی عبور از سوخت‌های فسیلی را محقق خواهد کرد. عبور از سوخت‌های فسیلی، حل شدن مسئله گرمایش زمین را در پی خواهد داشت. از سوی دیگر عبور از سوخت‌های فسیلی به معنای عبور از خاورمیانه و تمدن اسلامی است. هرچند از نظر این نوشتار این اهداف آمریکا پیش‌فرض تلقی می‌شود، اما با «نظریه پایان تاریخ» فوکویاما^۱ مطابقت دارند. یکی دیگر از

۱. فیلسوف ژاپنی تبار آمریکایی که «نظریه پایان تاریخ» را در کتاب «پایان تاریخ و انسان واپسین» ارائه داد. این نظریه به معنای تکامل ایدئولوژی‌های سیاسی در قالب لیبرال دموکراسی است و به مفهوم پایان وقایع تاریخی نیست. او معتقد است جهان غرب برای بقای خود ناگزیر است از تمدن‌های رقیب (تمدن اسلامی، ایران و تمدن



اهداف غرب برای راه انداختن جنگ هسته‌ای بیدار کردن جهان غرب به‌ویژه اروپا از خواب سیستمی است. خوابی ناشی از پیری و کهنلت سیستمی که جهان غرب به آن مبتلاست.

۴-۲. مدل‌سازی بازی غرب-روسیه

اکنون باید دید چگونه بازی غرب-روسیه به جنگ اوکراین کشیده شد؟ بر مبنای نظریه بازی‌ها، یک کالا یا منفعت یا مطلوبیت وجود دارد که هر دو رقیب در پی کسب آن هستند و آن عبارت است از: «نشان دادن اقتدار خود در این مسئله». هر کدام از طرفین که بتواند این موقعیت را به‌دست آورد، منافع مد نظر خود را در بازی به دست آورده است.

چنین برداشت می‌شود که بخشی از اهداف بازیگران مشترک و بخشی مجزاست. دو طرف در پی «رهبری بر اروپا» هستند. غرب خواستار حفظ آن و روسیه خواستار بازگشت به آن است، اما نه بازگشتی همانند گذشته بلکه این بار روسیه در پی استفاده از اهرم فشار انرژی برای تسلیم اروپاست. پیامد تحقق این هدف، جبران تحقیر ناشی از شکست کمونیست در مقابل لیبرالیسم غربی و حل مسئله هویت اروپایی روسیه است.

بازی غرب-روسیه را می‌توان در یک مدل «اعتبار-مخاطره» مدل‌سازی کرد. در چنین مدلی، دو بازیگر هستند: یکی، مهاجم (آمریکا) و دیگری مدافع (روسیه). فرض می‌کنیم آمریکا می‌خواهد امتیازی از روسیه بگیرد (به‌صورت گرفتن امتیازی خاص از مدافع یا ممانعت از دستیابی مدافع به امتیازی خاص). به نظر در اینجا آمریکا برای دسترسی روسیه به اروپا مانعی به نام ناتو را ایجاد کرده است. فرض کنیم اگر آمریکا بتواند امتیاز مد نظر را از روسیه بگیرد، ۱۰۰ واحد منفعت می‌برد و در مقابل روسیه نیز ۱۰۰ واحد از دست می‌دهد. اما اگر روسیه به‌طور جدی از خود دفاع کند و موانع دستیابی به اروپا (ناتو) را برطرف سازد، در این صورت آمریکا اعتبار خود را از دست می‌دهد و در مقابل، روسیه اعتبار کسب می‌کند. فعلاً برای سادگی فرض می‌کنیم میزان اعتباری که آمریکا از دست می‌دهد با اعتباری که روسیه کسب می‌کند، برابر و مساوی ۵۰ واحد باشد. اکنون اگر هر دو طرف به اندازه کافی سرسخت باشند که هیچ‌یک نتواند به هدف خود برسد، در این صورت میان آن دو جنگ در می‌گیرد. اگر جنگ به وقوع بپیوندد، هر دو طرف مقدار زیادی خسارت متحمل می‌شوند. (فرض می‌کنیم در صورت وقوع جنگ، هر یک از طرفین ۲۰۰ واحد خسارت متحمل شود.)

بر اساس نظریه بازی‌ها، هنگامی که هیچ‌کدام از طرفین نمی‌دانند تا چه حد مقاومت کنند، بازی به جنگ منتهی می‌شود و طرفین با نوعی عدم اطمینان نسبت به واکنش محتمل بازیگر دیگر

رو به رو هستند و مجبورند رفتارهای حریف را گمانه‌زنی کنند. اینکه هر یک از طرفین بازی تا چه حد حاضر به قبول مخاطره و ادامه مقاومت باشد، به سطح خطرپذیری یا حداکثر ریسک‌پذیری آن بازیگر بستگی دارد (یعنی حدی که حاضر است بدون آنکه خودش وارد جنگ شود، خطر کند و به مقاومت که ممکن است موجب جنگ هم شود، ادامه دهد). در مورد هر یک از طرفین، وقتی میزان تهدید رقیب یا احتمال ورود او به جنگ بیش از مقدار حداکثر ریسکی باشد که هر طرف حاضر است تحمل کند، منطقاً باید راه سازش یا شکست را پیش بگیرد؛ اما اگر ریسک برآوردی (سطح تهدید یا احتمال ورود رقیب به جنگ) کمتر از سطح ریسک‌پذیری هر طرف باشد، او به مقاومت ادامه می‌دهد.

در بازی غرب-روسیه، اگر روسیه تسلیم خواسته آمریکا (عضویت اوکراین در ناتو) می‌شد، یک گام دیگر از هدف خود (دستیابی به اروپا) دورتر می‌شد؛ اما اگر به مقاومت ادامه می‌داد یا موفق می‌شد آمریکا را شکست دهد، یک گام به هدف خود نزدیک‌تر می‌شد؛ با این حال احتمال جنگ را افزایش می‌داد. در اینجا هر دو بازیگر مجبورند احتمالات ذهنی خود را در مورد رفتار رقیب (احتمال راهبردهای انتخابی رقیب) وارد محاسبه کنند.

در هر صورت اگر یکی از دو بازیگر، اطلاعاتش ناقص باشد (بازی در حالت عدم تقارن اطلاعات) و در محاسبه رفتار طرف مقابل و منافع راهبردهای مختلف دچار خطا شود، ممکن است میزان ریسک‌پذیری یا پذیرش مخاطره از سوی رقیب را کمتر از حد برآورد کند. در این صورت اگر رقیب راهبرد واقعی‌اش پایداری تا آخر باشد یا حتی او هم در برآورد منافع راهبردها اشتباه کرده باشد- آنگاه بازی به جنگ ختم خواهد شد. اما در بازی غرب-روسیه وضعیت چنین نبود؛ زیرا آمریکا به این درک رسیده بود که سطح خطرپذیری پوتین بالاست و هرگز حاضر به دادن امتیاز نیست. با این وضعیت آمریکا بر موضع سرسختانه خود پافشاری کرد.

از سوی دیگر ممکن است یکی یا هر دو طرف بازی خطرپذیری طرف مقابل را بالاتر از حدی برآورد کند که برای خودش قابل تحمل است؛ در این صورت به مذاکره متمایل خواهد شد و اگر این اتفاق برای طرف مقابل هم رخ داده باشد، او هم به مذاکره متمایل خواهد شد و نتیجه بازی به مذاکره و همکاری می‌انجامد. این وضعیت اخیر دقیقاً توضیح‌دهنده وضعیتی است که در جنگ میان آمریکا و شوروی سابق رخ داد. در جنگ سرد هر دو طرف تلاش می‌کرد رفتاری از خود بروز دهد که طرف مقابل، توانایی نظامی و عزم دفاعی او را بیش از حد برآورد کند (تلاش برای ساخت بمب اتمی، ایجاد پایگاه‌های نظامی در همسایگی کشور رقیب، برگزاری مانورهای مشترک با هم‌پیمانان و...)؛ به همین علت در جنگ سرد «توازن وحشت» مانع ورود هر یک از طرفین به جنگ می‌شد و بازی عملاً به مذاکره و همکاری ختم شد. اما چنین وضعیتی در بازی



روسیه - آمریکا اتفاق نیفتاد و برعکس شواهد نشان می‌دهد که آمریکا در حال بستن درهای مذاکره و تحریک روسیه برای جنگ است و علت آن هم «عدم توازن قدرت» است.

۵-۲. انتخاب جنگ

چرا پوتین گزینه جنگ را انتخاب کرد؟ آیا جنگ اوکراین انتخابی برای برون‌رفت از وضعیت آچمز بود؟ زمانی که بازی به وضعیت آچمز کشیده می‌شود، بازیگر آچمز شده برای برون‌رفت از آن، چاره‌ای جز فدا کردن یکی از مهره‌های خود ندارد. پوتین ناگزیر از انتخاب حمله به اوکراین بود زیرا اوکراین در مجموع بیش از ۲۲۹۵ کیلومتر مرز خاکی-آبی با روسیه دارد و عضویتش در ناتو، راه را برای استقرار نیروها و تجهیزات نظامی پیمان آتلانتیک شمالی پشت دروازه‌های روسیه باز می‌کند. پوتین برای برون‌رفت از این وضعیت، دست به یک انتخاب راهبردی زد. جنگ آخرین گزینه پیش روی پوتین بود.

۱-۵-۲. تصمیم راهبردی پوتین در انتخاب جنگ

هرچند پوتین ناگزیر از حمله به اوکراین بود، اما برآوردی از وضعیت دشمن شامل واکنش‌های احتمالی و نقاط ضعف دشمن را در محاسبات خود لحاظ کرد. بر اساس چارچوب نظری، هرگونه برنامه‌ریزی برای رسیدن به هدف که در آن واکنش طرف مقابل لحاظ شود، نوعی راهبرد تلقی می‌شود. بنابراین «فرصت‌سازی از تحریم‌های غرب» و «انگشت فشار بر نقاط ضعف جهان غرب» مهم‌ترین عوامل مؤثر در تصمیم راهبردی پوتین برای انتخاب جنگ هستند.

الف) فرصت‌سازی از تحریم‌های غرب

شواهدی در دست است که پوتین به‌درستی به این اطمینان رسیده بود که بالاترین اقدام غرب در تهاجم روسیه به اوکراین افزایش تحریم‌های اقتصادی است که اوج ناتوانی آن در بحران کریمه (۱۳۹۳) برای پوتین روشن شده بود. از سوی دیگر پوتین به این درک رسیده بود که تحریم کامل بازارهای انرژی روسیه، در صورت کارایی، به سود این کشور خواهد بود زیرا می‌تواند به همگرایی اقتصادی مسکو-پکن ختم شود. این اطمینان پوتین را می‌توان از اظهارات «آندری کالین»، سفیر روسیه در لندن فهمید که گفته بود: «صادرات گاز به چین بهتر و سودآورتر از اروپاست»؛ در حالی که غرب نگران تشدید تعاملات مسکو-پکن است.

ب) انگشت فشار بر نقاط ضعف اروپا-ناتو

- تحریم گاز روسیه پاشنه آشیل اروپاست زیرا ۴۰ درصد انرژی (گاز) اروپا از روسیه تأمین می‌شود؛ بنابراین شروع جنگ بسته شدن شیرهای گاز در زمستان سرد این قاره را در پی داشت. این اقدام علاوه بر تأثیرات انسانی، موجب وابستگی بیشتر قاره سبز به آمریکا برای تأمین انرژی می‌شود؛ در حالی که

آمریکا در مقایسه با هشت سال قبل، با بحران‌های بیشتری دست و پنجه نرم می‌کند.

- مسئله مهاجرت یکی از مسائل راهبردی و لاینحل برای اروپاست و به یکی از نقاط ضعف این قاره تبدیل شده است. کشورهای اروپایی ناگزینند برای جلوگیری از گسترش مهاجرت برخی امتیازات را به برخی از کشورها بدهند و هر چه زمان می‌گذرد بر دامنه معضلات آنها افزوده می‌شود. بنابراین با آغاز جنگ اوکراین سیل مهاجران و پناهندگان اوکراینی به سوی قاره سبز روانه می‌شوند؛ زیرا پناهندگان هیچ گزینه‌ای جز فرار به سوی کشورهای اروپایی ندارند. مسئله مهاجرت و مسئله انرژی دو مسئله مهم در اتحادیه اروپا هستند که اختلاف نظر بر سر حل آنها موجب شکاف بین اتحادیه اروپا و ناتو شده است که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

- نشانه‌هایی از شکاف به‌ویژه در روزهای پیش از آغاز جنگ در جبهه مقابل دیده می‌شد و پوتین می‌توانست با انتخاب جنگ به این شکاف عمق بیشتری ببخشد. شکاف در جبهه مقابل بدان علت بود که نمی‌توان اروپا را یک کل منسجم دانست. وقتی از اروپا سخن به میان می‌آید، همه ما تصویری یکپارچه از اتحادیه اروپا در ذهن داریم؛ در حالی که همه اعضای اتحادیه عضو ناتو نیستند و شماری از کشورهای اروپایی عضو ناتو هم منافع خود را در همراهی با اتحادیه نمی‌بینند و بیش از آنکه به بروکسل متعهد باشند، راه هم‌پیمانی با واشنگتن را پیش می‌گیرند. برای سال‌های طولانی، اعضای قاره سبز در تلاش بوده‌اند بر این شکاف عمیق سرپوش بگذارند و آن را زخمی ناچیز بر چهره اتحاد خود جا بزنند؛ حال آنکه گاهی مثل آنچه در روزهای پیش از آغاز جنگ اوکراین می‌بینیم، اتحادیه عنان خویشتن‌داری را از کف می‌دهد و اختلافات علنی می‌شود.

- اروپایی‌ها در زیر مجموعه ناتو، خواستار درگیر شدن با روسیه به اسم حمایت از اوکراین به‌عنوان کشوری هستند که خواستار عضویت در پیمان آتلانتیک شمالی است. اروپایی‌ها در این راه ابایی از تحریم سیاسی یا اقتصادی روسیه ندارد؛ اما همین اروپا وقتی در چارچوب اتحادیه قرار می‌گیرد، واقع‌بین‌تر می‌شود و از خود می‌پرسد اگر مسکو برای مقابله به مثل، پای خود را روی لوله انتقال گاز مایع بگذارد، چه می‌شود؟

- در اظهارات آشکار مقامات جبهه غرب می‌توان به عمق این اختلاف پی برد. در ۱۷ دسامبر ۲۰۲۱ (۲۷ آذر) که مسکو پیشنهادهای امنیتی خود را در دو پیش‌نویس جداگانه به آمریکا و ناتو ارائه داد تا خط قرمزهایی را تعیین کند که رعایت آنها ضامن پایداری ثبات در روسیه و اروپا باشد، اولین کسی که زبان به انتقاد گشود، «جوزف بورل»، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا بود: «اجازه کنار گذاشته شدن از روند تعیین سرنوشت اروپا را نمی‌دهیم» (خبرگزاری واشنگتن پست، ۱۴۰۰).

- در روزهای پیش از آغاز جنگ که آمریکا مدعی بود روسیه هر لحظه ممکن است به اوکراین حمله کند، فرانسه و آلمان که رهبران اتحادیه اروپا هستند، هم‌صدا با جوزف بورل، مسئول سیاست





خارجی اتحادیه، خواستار استقلال راهبردی از آمریکا و ناتو به عنوان بازوی نظامی آن بودند و ادعای واشنگتن را مبنی بر قریب الوقوع بودن حمله روسیه به اوکراین به چالش می کشیدند؛ در حالی که آمریکا با توجه به شناختی که از الگوی رفتاری مسکو داشت، برای تقویت متحدان ناتو، سه هزار نظامی آمریکایی به اروپای شرقی اعزام کرد. انگلیس هم به عنوان عضو اروپایی ناتو که دیگر بخشی از اتحادیه اروپا نیست، کلمه به کلمه ادعای واشنگتن را تکرار می کرد و بال شمالی ناتو (شامل دانمارک، هلند، نروژ، ایسلند، بلژیک و نروژ) نیز با تبعیت از لندن، بیش از آنکه سرنوشت خود را به اتحادیه گره بزند، به لحاظ امنیتی خود را وابسته به واشنگتن می دید.

به نظر می رسد پوتین به این درک رسیده بود که اروپایی ها در این بازی که آمریکا و تا حد زیادی انگلیس میدان دار آن هستند، به طور عجیبی دچار تضاد منافع شده اند. اعضای قاره سبز در این غائله یک ماهیت دوگانه دارند که وجهی از آن در قالب اتحادیه اروپا و وجهی دیگر در چارچوب ناتو نمود می یابد و اینها لزوماً با یکدیگر هم پوشانی ندارند. اتحادیه بستری سیاسی - فرهنگی - تجاری است که خود را به ویژه در بخش انرژی، بی نیاز از تعامل با روسیه نمی بیند. ناتو، ائتلافی نظامی است که بعد از جنگ جهانی دوم، زیر چتر حمایتی آمریکا به وجود آمد تا به اسم دفاع از پیمان جمعی، افسار اروپا را به دست گیرد و مانع از عرض اندام آن در برابر واشنگتن شود.

۲-۵-۲. اجرای تصمیم و آغاز جنگ

در مباحث پیشین، رئیس جمهور روسیه فردی هدف گرا ارزیابی و گفته شد «شخصیت هدف گرا در اجرای تصمیم هایش قاطع است»؛ به همین دلیل، پوتین هدف گرا بی تردید و قاطعانه به تصمیم خود عمل و به اوکراین حمله کرد؛ اما چالاکی لازم در این عملیات همان گونه که سون تزو در کتاب «هنر جنگ» نوشته است، از وی دیده نشد!

«... فرمانده قابل حساب شده به آغوش خطر می رود اما بیهوده چنین نمی کند. فرمانده قابل بدون توجه به مرگ و زندگی به جنگ ببر نمی رود و خود را به رودخانه نمی افکند. هنگامی که موقعیت مقتضی بود، به طور قاطع و چالاک وارد عمل می شود» (تزو، ۱۳۶۴: ۱۷).

۵ اسفند ۱۴۰۰ که پوتین فرمان حمله نیروهای نظامی روسیه به اوکراین را صادر کرد، جهان انتظار یک عملیات ویژه نظامی از پوتین را داشت؛ آن گونه که نیروهای هوای روسیه در تصرف بوداپست در سال ۱۹۵۶ یا پراگ در سال ۱۹۶۸ فرودگاه را تصرف و تانک ها ظرف چند روز پایتخت را تسخیر کردند. همه انتظار داشتند عملیات اوکراین هم بیش از چند روز طول نکشد و پوتین «زلنسکی»، رئیس جمهوری اوکراین را برکنار و یک دولت دست نشانده برپا کند. به نظر می رسد هدف پوتین نیز همین بوده است؛ زیرا پیش از آغاز جنگ تعبیر «عملیات ویژه نظامی» را برای آن به کار برد. اما چنین نشد و پوتین وارد یک

نبرد کلاسیک با اوکراین شد که تاکنون ادامه دارد. نبردی شبیه جنگ شوروی-افغانستان، آمریکا-ویتنام و ناتو-افغانستان اکنون در اوکراین در جریان است.

- «فرمانده، آزادی عمل را بر فراز همه چیز قرار می‌دهد و از وضعیت‌های ایستا متنفر است؛ به همین دلیل به شهرها حمله نمی‌کند مگر وقتی راه‌حل دیگری در میان نباشد. محاصره شهرها و حیات انسان‌ها فقط وقت را هدر می‌دهد و متضمن نفی و ترک ابتکار است» (تزو، ۱۳۶۴: ۱۵).

آیا واقعا راه‌حل دیگری در میان نبود؟!

۲-۵. تیپ بازی روسیه-غرب در جنگ اوکراین

هر روز که از ادامه جنگ در اوکراین می‌گذشت دامنه اختلافات بین ناتو و اتحادیه اروپا کمتر می‌شد. سوئیس که همیشه در همه بحران‌ها و جنگ‌ها اعلام بی‌طرفی می‌کرد، اکنون در جبهه غرب و مقابل روسیه قرار دارد و این یعنی در جهان امروز بی‌طرفی قطعا بی‌معناست. در فرانسه کاندیداهای ریاست جمهوری همدیگر را به جانبداری از پوتین متهم می‌کردند. آلمان ابتدا خیلی خود را داخل قضیه نکرد، اما به مرور وسط معرکه آمد. این وضعیت در شرق آسیا نیز حاکم بود. کره‌ای‌ها همراه شدند اما نه به اندازه ژاپن. حتی چین نیز مواضع محتاطانه‌ای پیش گرفت. در هر حال آرایش جدیدی در جبهه غرب شکل گرفت و اگر عملیات ویژه نظامی سریع و برق‌آسا بود، جهان شاهد چنین اتحادی در جبهه مقابل نبود. روسیه با تحریم‌های بی‌سابقه‌ای روبه‌رو شد که تاکنون بر هیچ کشوری تحمیل نشده بود. بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا، گفت که فکر نمی‌کردم غرب با این سرعت متحد شود.

تیپ بازی روسیه-غرب از «همکارانه-نامتوازن-مقتارن-پویا» به «غیرهمکارانه-نامتوازن-نامتقارن-پویا» بدل شد. براساس نظریه بازی‌ها و مدل بازی اعتبار-مخاطره، هر بازی غیرهمکارانه به جنگ می‌انجامد. شواهد نشان می‌دهند که هیچ چشم‌انداز روشنی برای همکاری و مصالحه دیده نمی‌شود. یک نماینده سوند در پارلمان اروپایی ماه گذشته گفت: «این تحریم‌ها باید تنها در صورتی برداشته شوند که روسیه از کل خاک اوکراین و از جمله کریمه خارج شود».

پس تحریم‌ها، حتی پس از هر توافق صلحی هم ادامه خواهند یافت؛ زیرا هیچ کارشناسی تصور نمی‌کند روسیه از شبه‌جزیره کریمه که اکثریت ساکنانش، روس‌زبان هستند و پایگاه دریایی سواستوپول روسیه در آنجاست، خارج شود.

بنابراین تحریم‌ها به جای آنکه به صلحی با شرایط معقول کمک کنند، اساسا به ابزاری تبدیل می‌شوند تا جنگ اوکراین را به ستیزی بی‌پایان تبدیل کنند و این دقیقا همان چیزی است که برخی تندروها در آمریکا و متحدان‌شان در اروپا خواهان آن هستند تا پوتین را سرنگون و روسیه را ویران یا



ضعیف و در کنار آن، چین را هم منزوی کنند؛ همان‌طور که وزیر امور خارجه پیشین لهستان در سخنرانی‌اش در پارلمان اروپایی بی‌پرده بر زبان آورد: «اوکراین نسخه تازه افغانستان دهه ۱۹۸۰ برای روسیه است که آمریکا به شورشیان مجاهد یاری رساند تا اتحاد شوروی را تضعیف و فروپاشی‌اش را تسریع کنند».

بنابراین به نظر می‌رسد راه‌های توافق با غرب بسته شده و تنها گزینه باقی‌مانده پیش روی روسیه تمرکز بر ایجاد «موازنه قدرت» است و به نظر می‌رسد روسیه در تلاش برای تغییر این متغیر است. - «ما برای ماندن در جایی که به لحاظ جغرافیایی و روحی به آن تعلق داریم، تلاش خواهیم کرد و اگر ما را از آنجا برانند، در آن صورت مجبور خواهیم شد برای خود متحدانی بیابیم و موقعیت خود را محکم کنیم. این مسلم است» (گورکان، ۱۳۷۹: ۴۱).

نتیجه‌گیری

در مقاله «نوع‌شناسی مدیریت پوتین در جنگ اوکراین» ابتدا این مسئله روشن شد که راهبرد پوتین در جنگ اوکراین را نمی‌توان صرفاً در چارچوب یک جنگ کلاسیک بین دو کشور روسیه و اوکراین تحلیل کرد؛ زیرا جنگ اوکراین بخشی از بازی سیاسی روسیه - غرب است که اکنون در میدان اوکراین به جنگ انجامیده است و جدای از آن نیست؛ پس نمی‌توان آن را به‌عنوان یک موضوع جداگانه تحلیل کرد. نظریه بازی‌ها برای تحلیل این عنوان مناسب تشخیص و در چارچوب آن به سؤال‌های زیر پاسخ داده شد و نتایج زیر حاصل آمد:

پوتین چه راهبردی را در جنگ اوکراین برگزیده است؟ چرا این راهبرد را برگزیده است؟ چگونه این راهبرد را پیاده کرده است؟ آیا می‌توان او را در انتخاب جنگ اوکراین استراتژیست قلمداد کرد؟ طبق تئوری بازی‌ها، انتخاب نوع بازی بستگی به نوع راهبرد دارد؛ بنابراین ابتدا بر اساس انواع راهبرد غرب در برابر روسیه، بازی‌های غرب-روسیه به دو تیپ مختلف طبقه‌بندی شد: تیپ اول «همکارانه-نامتوازن-مقارن-پویا» و تیپ دوم «غیرهمکارانه-نامتوازن-مقارن-پویا». در تیپ اول به دلیل نامتوازن بودن بازی، روسیه به‌عنوان وزنه سبک‌تر و به دلیل تقارن در بازی (شناختی که روسیه از راهبرد غرب داشت) و با توجه به شناختی که از پیشینه بازی (پویا) داشت، نوعی راهبرد مبتنی بر همکاری را با غرب برگزید.

با تغییر راهبرد غرب نسبت به روسیه از همکاری به تقابل، تیپ بازی نیز به «غیرهمکارانه - نامتوازن-مقارن-پویا» تغییر ماهیت داد و انتخاب‌های روسیه را به دو گزینه محدود کرد: نخست، سازش که به معنای موافقت با پیوستن اوکراین به ناتو بود که پیش از جنگ اوکراین در قالب مذاکرات پیش رفت. دوم، جنگ. بعد هدف‌گرای رئیس‌جمهوری روسیه و ثبات نگرش این

شخصیت نسبت به مسئله هویت روسی که مسئله اوکراین با آن گره خورده و عدم انعطاف لازم در تغییر این نگرش، مانع از انتخاب اول شد. طرف غربی پیش‌بینی این انتخاب را از همان ابتدای طراحی بازی کرده بود.

بر اساس مطالب این نوشتار، انتخاب جنگ اوکراین یک انتخاب راهبردی است، زیرا اوکراین عضو ناتو نشد و هزینه‌های بسیاری هم بر غرب تحمیل شد. بنابراین غرب با تحمل هزینه‌های سنگین به هدف خود نرسید، اما روسیه با تحمل هزینه‌های سنگین به هدف خود رسید. تا اینجا بازی، روسیه یک امتیاز جلو افتاده است؛ بنابراین می‌توان پوتین را همچنان استراتژیست قلمداد کرد. اما آنچه در این نوع بازی اهمیت دارد و می‌توان آن را ریشه جنگ اوکراین دانست، کنار هم قرار گرفتن ابعاد «غیرهمکارانه» و «نامتوازن» در این بازی است؛ چون وزنه سبک‌تر که با محدودیت انتخاب روبه‌روست، سلاح هسته‌ای دارد و ممکن است در صورت تنگ‌تر شدن عرصه، گزینه‌ای غیر از استفاده از آن را پیش روی خود نبیند.

تنها راه برون‌رفت جهان از این وضعیت که آن را در نظریه بازی‌ها، «وضعیت آچمز» می‌نامند، تغییر یکی از دو متغیر بالاست: نخست، تغییر متغیر «غیرهمکارانه» به «همکارانه» که به معنای پیش گرفتن مذاکرات و برداشتن موانع (تحریم‌های اعمال‌شده علیه روسیه) است. دوم، تغییر متغیر «نامتوازن» به «متوازن» که به معنای شکل‌گیری یک ائتلاف جدید در برابر ناتو است. تغییر این متغیر به تغییر نگرش‌های هویتی رئیس‌جمهوری روسیه بستگی دارد.

منابع و مآخذ

- استرنبرگ، رابرت (۱۳۸۷)، روان‌شناسی شناختی، ترجمه سیدکمال خرازی و الهه حجازی، تهران: انتشارات سمت.
- استون، اولیور (۱۳۹۶)، فیلم مستند پوتین. (استون طی ۵ روز در سال‌های ۲۰۱۶ و ۱۳۹۶ با پوتین در خصوص مسائل مختلف بین‌المللی با تکیه بر امنیت بین‌الملل و رابطه با آمریکا مصاحبه کرد).
- بوتور، ژان فرانسوا (۲۰۱۶)، پوتین و نظم نوین جهانی، ترجمه محمود بهروزی، تهران: نشر مصدق، ۱۳۹۶.
- پلاماتس، جان (۱۳۷۳)، ایدئولوژی، ترجمه عزت‌اله فولادوند، تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
- تزو، سون (۱۳۶۴)، هنر جنگ، ترجمه دکتر حسن حبیبی، تهران: انتشارات رشیدیه.
- زادوخین، ا.گ (۱۳۸۴)، سیاست خارجی روسیه؛ خودآگاهی و منافع ملی، ترجمه مهدی سنایی، تهران: مؤسسه فرهنگی ابرار معاصر.
- سوری، علی (۱۳۸۶)، نظریه بازی‌ها و کاربردهای اقتصادی، تهران: دانشکده علوم اقتصادی.
- عبدلی، قهرمان (۱۳۸۶)، نظریه بازی‌ها و کاربردهای آن، انتشارات جهاد دانشگاهی، واحد تهران.
- فردنبرگ، جی و گوردن سیلورمن (۱۳۸۸)، علوم شناختی؛ مقدمه‌ای بر مطالعه ذهن، ترجمه محسن افتاده‌حال و همکاران، تهران: مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی مرکز آینده‌پژوهی.
- گلدبرگ، جفری (۲۰۱۶)، نظم و بی‌نظمی جهانی (سلسله گفت‌وگوها با هنری کیسینجر درباره سیاست خارجی)، ترجمه مرکز مطالعات راهبردی عماد، تهران، ۱۳۹۵.
- گورکان، ناتالیا و دیگران (۱۳۷۹)، آقای پوتین کیست؟، ترجمه مژگان صمدی، تهران: نشر دیگر، ۱۳۸۰.
- لانگستاف، آلن (۱۳۸۴)، یادداشت‌های علوم اعصاب، ترجمه داود معظمی، تهران: سمت، ۱۳۸۷.
- نوری، علیرضا (۱۳۸۷)، سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین؛ اصول و روندها، تهران: دانشکده و پژوهشکده اطلاعات و امنیت- مرکز مطالعات راهبرد بین‌الملل.
- Gibbons R (۱۹۹۲), Games Theory for Applied Economists, Prineston University Press.
- Rashidov, Bakhtear (۱۳۸۴), Russia in Central Asia: A Shift to Positive Foreign Policy.
- Salovey, p. and Sluyterm D.J. (۱۳۷۶), Emotional Development and Emotional Intelligence: Implications for Eeducators, New York: Basic Books.

